Ma'rifat-e Kalāmī (Theological Knowledge) _____2026, Vol. 17, No. 1, 115-130

https://creativecommos.org/licenses/by-nc/4.0

10.22034/ kalami.2026.5004083

20.1001.1.20088876.1405.17.1.6.2

A Theological Analysis of the Necessity of the Creation of Lady Fatimah al-Zahra (pbuh) Based on the Principle of Divine Grace, with Particular Emphasis on the Prophet Muhammad (pbuh & hh)'s Exemplarity

✍ **Mahdi Ameri Shahrabi** / PhD in Islamic Theology, University of Tabriz, and Level 4 student in Comparative Theology, Qasem ibn al-Hasan Higher Education Institute Ameri@tabrizu.ac.ir

Mohsen Qanbari / Level 4 in Jurisprudence and Principles, and senior instructor in advanced jurisprudence and principles, Qom Seminary qanbarian@mail.ir

Received: 2026/07/16 - **Accepted:** 2026/10/06

Abstract

With particular emphasis on the Prophet Muhammad (pbuh & hh)'s status as the supreme exemplar, this study undertakes a theological examination of the existential necessity of Lady Fatimah al-Zahra (pbuh) within the divinely ordained system of guidance. The central thesis is that the Prophet (pbuh & hh)'s exemplary status can be fully actualized for all morally accountable individuals, particularly women, only when a sinless and concrete female exemplar is present alongside the male exemplar. This is because certain gender-specific obligations, experiences, and circumstances cannot be embodied or emulated through a male model. On this basis, employing a descriptive-analytical method and drawing on theological and hadith sources, the present study re-examines women's individual and social need for a female exemplar within the framework of the Principle of Divine Grace (Lutf)- a principle whose purpose is to bring human beings closer to obedience to God and to distance them from disobedience. The principal finding of this study, which has no precedent in Shiʿi theological scholarship, is that the full realization of the Prophet's exemplary status is impossible without the existence of a female exemplar capable of ensuring that women have a model to emulate across all domains of religious obligation. Accordingly, from the perspective of Divine Grace (Lutf), the creation of Lady Fatimah al-Zahra is not merely a historical event, but a theological necessity and an indispensable condition for the realization of comprehensive divine guidance in the final religion.

Keywords: Principle of grace, Lady Fatimah al-Zahra (pbuh), female role model, exemplar.

معرفت کلامی ـــــــــــــــــــ سال هفدهم، شماره اول، پیاپی ۳۶، بهار و تابستان ۱۴۰۵، ص۱۱۵-۱۳۰

https://creativecommos.org/licenses/by-nc/4.0

doi 10.22034/ kalami.2026.5004083

dor 20.1001.1.20088876.1405.17.1.6.2

نوع مقاله: پژوهشی

تحلیل کلامی وجوب خلقت حضرت فاطمهٔ زهراؑ طبق قاعدهٔ لطف با تأکید بر اسوه بودن نبی اعظمﷺ

مهدی عامری شهرابی / دکترای کلام اسلامی دانشگاه تبریز و طلبهٔ سطح ۴ کلام تطبیقی مؤسسهٔ آموزش عالی حوزوی قاسم بن الحسنؑ
Ameri@tabrizu.ac.ir

محسن قنبریان / سطح ۴ فقه و اصول و استاد سطوح عالی فقه و اصول حوزهٔ علمیهٔ قم
qanbarian@mail.ir

دریافت: ۱۴۰۵/۰۴/۲۵ ـ **پذیرش:** ۱۴۰۵/۰۷/۱۴

چکیده

این پژوهش با تمرکز بر اسوه بودن پیامبر اکرمﷺ به تحلیل کلامی ضرورت وجودی حضرت فاطمهٔ زهراؑ در نظام هدایت الهی می‌پردازد. مسئلهٔ اصلی این است که اسوه بودن پیامبرﷺ تنها هنگامی به نحو کامل برای همهٔ مکلفان، به‌ویژه زنان فعلیت می‌یابد که در کنار الگوی مذکر، الگوی زنانه‌ای معصوم و عینی نیز حضور داشته باشد؛ زیرا بخشی از تکالیف، تجربه‌ها و موقعیت‌های زنانه قابل تمثل و اقتدا در الگوی مردانه نیست. بر اساس این مبنا، پژوهش با روش توصیفی ـ تحلیلی و با استناد به منابع کلامی و روایی، نیاز زنان از جهت فردی و اجتماعی به الگوی زنانه را در چارچوب قاعدهٔ لطف بازخوانی می‌کند؛ قاعده‌ای که غایت آن تقریب بندگان به طاعت و دور کردن آنان از معصیت است.

یافتهٔ اصلی تحقیق که در کلام شیعه سابقه نداشته، آن است که تحقق کامل اسوه بودن پیامبرﷺ بدون وجود الگوی زنانه‌ای که قابلیت اقتدای زنان را در تمام ساحات تکلیف‌مدار تضمین کند، ممکن نیست و ازاین‌رو از منظر لطف الهی، خلقت حضرت زهراؑ نه یک امر تاریخی صرف، بلکه ضرورتی کلامی و لازمهٔ تحقق هدایت جامع در دین خاتم است.

کلیدواژه‌ها: قاعدهٔ لطف، حضرت فاطمهٔ زهراؑ، الگوی زنانه، اسوه.

مقدمه

قاعدهٔ لطف از دیرباز ـ فارغ از برخی اختلافات جزئی که پیرامون آن وجود دارد ـ به‌عنوان یکی از قواعد بنیادین کلام امامیه، نقش تعیین‌کننده‌ای در اثبات ضرورت بعثت انبیا و نصب امامان معصومؑ ایفا کرده است. بر اساس این قاعده، بر خداوند حکیم لازم (اعرجی، ۱۳۸۱، ص۳۹۲) است، هر آنچه را که بندگان را به طاعت نزدیک‌تر و از معصیت دورتر می‌سازد، فراهم آورد (حلی، ۱۴۱۳ق، ص۳۲۴). از سوی دیگر، قرآن کریم با معرفی پیامبر اکرمﷺ به‌عنوان «أُسوَةٌ حَسَنَة» (احزاب: ۲۱)، الگودهی عینی را به‌عنوان یکی از مهم‌ترین سازوکارهای هدایت الهی ترسیم می‌کند. آنچه تاکنون در منابع کلامی مغفول مانده، نسبت‌سنجی میان قاعدهٔ لطف و ضرورت وجود الگوهای زنانه کامل در دین خاتم است. تأمل در ماهیت الگودهی نشان می‌دهد که الگوی کامل باید بتواند تمامی ابعاد حیات مخاطبان خود را در مقام تحقق عینی مجسم سازد (ایمانی‌فر، ۱۴۰۵، ص۷۴). زنان به‌عنوان نیمی از جامعهٔ انسانی، دارای ساحات وجودی و کارکردهای خاصی هستند که ماهیتی مؤنث یافته است؛ ساحت‌هایی چون بارداری، شیردهی، تربیت فرزند، همسرداری و برخی نقش‌های اجتماعی. پرسش اساسی آن است که آیا الگوی مذکر ـ حتی با فرض عصمت و کمال مطلق ـ می‌تواند نمایندگی عینی این ابعاد را بر عهده گیرد؟ از سوی دیگر، الگوهای زنانه غیرمعصوم نیز به دلیل احتمال خطا، نمی‌توانند پاسخگوی نیاز هدایت به الگویی کامل و خطاناپذیر باشند. این وضعیت یک مسئلهٔ کلامی جدی را پدید می‌آورد، اگر نظام هدایت الهی فاقد الگویی زنانه و معصوم باشد، زنان در حوزه‌های مختص به خود، یا فاقد الگوی عینی خواهند بود و یا به الگوهای ناقص ارجاع داده می‌شوند که با هدف غایی هدایت و قاعدهٔ لطف ناسازگار است.

پرداختن به این مسئله از چند جهت ضروری می‌نماید: نخست آنکه با عنایت به خاتمیت و جاودانگی دین اسلام، هرگونه کاستی در نظام هدایت آن، به‌معنای ناتوانی دین در پاسخ‌گویی به نیازهای همهٔ انسان‌ها در تمامی اعصار خواهد بود و اثبات وجود الگوی زنانهٔ کامل، بخشی از دفاع از جامعیت دین خاتم است. دوم آنکه در دوران معاصر که گفتمان‌های رقیب با طرح شبههٔ «کم‌توجهی اسلام به کرامت و هدایت زنان» درصدد خدشه‌دار کردن چهرهٔ دین هستند، ارائه یک نظریهٔ کلامی منسجم که ضرورت وجود الگوی زنانهٔ معصوم را با تکیه بر قاعدهٔ لطف اثبات کند، می‌تواند پاسخی استوار به این شبهات باشد. سوم آنکه غفلت منابع کلامی از این مسئله، ضرورت پژوهش را دوچندان می‌کند؛ چراکه کاربرد قاعدهٔ لطف همواره به اثبات ضرورت نبوت و امامت محدود شده (نصرتیان اهور، ۱۳۹۸، ص۱۸۶) و تاکنون پژوهشی مستقل به توسعهٔ قلمرو این قاعده برای اثبات ضرورت وجود الگوهای زنانه معصوم نپرداخته است.

بااین‌حال، بحث از خصائص زنانه تنها هنگامی منشأ اثر علمی خواهد بود که از دام نگاه تجزیه‌ای رها شود؛ نگاهی که بارداری، همسری، مادری و سایر شئون زنانه را جدا از یکدیگر و در سطحی غریزی یا عقلایی تحلیل

می‌کند. در مقابل، نگاه ترکیبی ـ که اساس این نوشتار نیز بر آن است ـ این خصائص را در پیوند با دو ساحَت بنیادین دیگر معنا می‌کند، نخست، سیر و سلوک معنوی و امکان جمع نقش‌های اختصاصی زنانه با رسیدن به مقامات عالیه انسانی؛ دوم، نقش‌آفرینی اجتماعی و سیاسی که دین خاتم برای زنان به رسمیت شناخته است (تهرانی، ۱۳۹۱، ص۱۶). ترکیبِ درستِ این سه ضلع (خانواده، تعالی معنوی، فعالیت اجتماعی مشروع) چنان پیچیده و در معرض افراط و تفریط است که نیاز به الگوی معصومِ جامع و ترکیبی را دوچندان می‌کند؛ همان حقیقتی که رهبر شهید از آن با عنوان «الگوی سوم» در برابر الگوی شرقی و الگوی غربی یاد می‌کرد (پیام رهبر معظم انقلاب به کنگرهٔ هفت هزار شهید زن، ۱۳۹۱/۱۲/۱۶).

نوآوری این پژوهش را می‌توان در چند محور خلاصه کرد. نخستین و مهم‌ترین نوآوری، توسعهٔ قلمرو قاعدهٔ لطف است؛ این قاعده که تاکنون برای اثبات ضرورت نصب امام و بعثت نبی و مسئلهٔ عصمت به کار گرفته می‌شد، در این تحقیق برای اثبات ضرورت وجود الگوی زنانه کامل به کار گرفته شده است. دومین نوآوری، استدلال عقلی مستقل از نصوص است؛ درحالی‌که منابع روایی سرشار از مدایح و مناقب حضرت زهرا﵄ است. این تحقیق می‌کوشد ضرورت وجود ایشان را با برهان عقلی و مبتنی‌بر قاعدهٔ لطف اثبات کند که تاکنون در کلام شیعه بیان نشده است. سومین نوآوری، تفکیک میان ضرورت وجود الگوی زنانه و مسئلهٔ امامت است؛ این پژوهش نشان می‌دهد که ضرورت وجود حضرت زهرا﵄ مستقل از بحث امامت به‌معنای خاص کلامی قابل اثبات است و حتی اگر ایشان امام نباشند، باز هم وجودشان برای تکمیل چرخهٔ هدایت الهی ضرورت دارد. چهارمین نوآوری، ارائه الگویی برای تحلیل کلامی شخصیت‌های زنانهٔ قرآن است؛ چارچوب نظری این پژوهش می‌تواند مبنایی برای تحلیل شخصیت‌هایی چون حضرت مریم، حضرت خدیجه و حضرت زینب و حضرت معصومه﵄ در پرتو قاعدهٔ لطف قرار گیرد.

پژوهش پیش‌رو با روش تحلیلی ـ استدلالی و با تکیه بر مبانی کلامی امامیه، در پی پاسخ به این پرسش اصلی است که «آیا قاعدهٔ لطف می‌تواند بر ضرورت وجود الگویی زنانه و معصوم برای هدایت زنان در دین خاتم دلالت کند؟» و در این مسیر، نخست به تبیین قاعدهٔ لطف و لوازم آن پرداخته، سپس ضرورت عقلی وجود الگوی زنانه را اثبات کرده، آنگاه با استناد به شواهد نقلی، حضرت فاطمه زهرا﵄ را به‌عنوان مصداق اتم این ضرورت معرفی خواهد نمود. بر مبنای عقل و نقل، حکمت خلقت و افعال الهی بر ما پوشیده است. از سوی دیگر، درک حقیقت و شخصیت زهرای مرضیه﵄ نیز از اسرار آفرینش است و حق معرفت ایشان، چنان‌که شایستهٔ مقام آن حضرت است، برای ما محقق نخواهد شد. بااین‌همه، چنین استدلال‌هایی می‌تواند زمینه‌ای برای شناخت اجمالی آن حضرت فراهم آورد و ما را در مسیر افزایش مودت و ارادت نسبت به ایشان یاری رساند. این بیان باب جدیدی در کلام ظیعه

۱. قاعدهٔ لطف

قاعدهٔ لطف یکی از زیربنایی‌ترین اصول کلامی در مکاتب عدلیه (امامیه و معتزله) است که به تبیین رابطهٔ حکیمانهٔ

خداوند با انسان مکلف می‌پردازد. لطف فعلی است از جانب خداوند که مکلف را به طاعت نزدیک‌تر و از معصیت دورتر می‌سازد، بدون آنکه او را مجبور به اطاعت کند (حلی، ۱۴۱۳ق، ص۳۲۴). این تعریف، دو شرط اساسی را برای لطف الهی لازم می‌شمارد که مستقیماً به کرامت و اختیار انسان مربوط می‌شود.

اول، عدم تأثیر در تمکین، لطف نباید در توانایی ذاتی انسان برای انجام تکلیف تأثیر بگذارد. تمکین به‌معنای فراهم‌سازی ابزارهای اولیه (عقل و قدرت) است که بدون آن، تکلیف اساساً محال است. لطف امری «زائد بر تمکین» و تسهیل‌کننده استفاده از توانایی‌های موجود است.

دوم، عدم إلجاء (نفی جبر)، این شرط بنیادین‌ترین قید در قاعدهٔ لطف است. لطف نباید به حدی برسد که مکلف را مضطر به اطاعت کند (عبدالجبار، ۱۹۶۲، ج۱۳، ص۲۱۸). متکلمان عدلیه تأکید دارند که کمال حاصل از اجبار فاقد ارزش اخلاقی است و خداوند به فرایند انتخاب آزادانهٔ انسان، ارزشی برابر یا فراتر از نتیجهٔ نهایی می‌دهد. وجود شر و معصیت در جهان، خود شاهدی بر حفظ این شرط است؛ زیرا اگر لطف به جبر می‌انجامید، هرگز گناهی واقع نمی‌شد.

وجوب لطف بر خداوند، بر اساس حسن و قبح عقلی و اصل حکمت الهی توجیه می‌شود. استدلال متکلمان عدلیه چنین است، خداوند حکیم، از تکلیف کردن انسان‌ها غرضی دارد (برای نمونه رسیدن آنان به کمال). اگر لطف که زمینهٔ تقرب را فراهم می‌کند، وجود نداشته باشد، احتمال انجام تکلیف کاهش یافته و غرض الهی محقق نمی‌شود و نقض غرض بر حکیم قبیح است (اعرجی، ۱۳۸۱، ص۳۹۲). بنابراین فراهم‌سازی لطف بر خداوند واجب است.

این ساختار کلامی، جایگاه والایی برای انسان ترسیم می‌کند. کرامت ذاتی انسان (که ناشی از عقل، فطرت و روح الهی است)، علت تعلق لطف الهی است و لطف نیز او را به کرامت اکتسابی رهنمون می‌سازد (ربانی گلپایگانی، ۱۳۸۹، ص۱۰۲). به بیان دیگر، انسان به دلیل برخورداری از عقل و اختیار، شایستهٔ دریافت بالاترین سطح حمایت هدایتی است و قاعدهٔ لطف، همین حمایت را تضمین می‌کند.

مصادیق عینی قاعدهٔ لطف در نظام کلامی امامیه، ارسال پیامبران (حلی، ۱۴۱۳ق، ص۳۴۸)، عصمت آنان (طوسی، ۱۴۰۷ق، ص۲۵۲) و نصب امامان معصوم (حلی، ۱۴۱۳ق، ص۳۶۲) است. این تجلیات، نشان می‌دهد که خداوند ساختاری مستمر و سازمان‌یافته برای پشتیبانی از اختیار انسان بنا نهاده است.

۲. سیده زنان عالم

یکی از ظرافت‌های حکمت الهی در مسئلهٔ نبوت، گزینش پیامبران از میان خود مردم، از جنس ایشان، و غالباً از طبقات محروم جامعه است (حسینی خامنه‌ای، ۱۳۹۹الف، ص۱۲۰). این انتخاب بر مبنای اصل قرآنی «مِنْ أَنْفُسِكُمْ»، نقشی کلیدی در پذیرش و اثرگذاری پیام آنان در اجتماع ایفا می‌کند. خداوند متعال والاترین مقام هدایت را نه به فرشتگان یا موجوداتی فراماده و فرابشر، بلکه از بطن همین جامعه انسانی برمی‌گزیند. این گزینش، تصریحی ژرف بر منزلت ذاتی انسان است و نشان می‌دهد که انسان، از چنان کرامت و استعدادی برخوردار است که می‌تواند به اوج قرب الهی و مقام پیامبری نائل آید (صدر، ۱۳۹۷، ص۲۰۲).

از منظر تحلیل تأثیر اجتماعی، این انتخاب هوشمندانه دو پیامد عمده دارد: نخست، امکان ارتباط و الگوبرداری را فراهم می‌سازد؛ چراکه مردم می‌توانند با پیامبری که همانند آنان می‌خورد، می‌آشامد، رنج می‌برد و امیدوار است، همذات‌پنداری کنند و مسیر تعالی او را قابل دستیابی ببینند (ابن‌سینا، ۱۳۷۹، ص۷۱۰). دوم، این انتخاب نقدی بنیادین بر نظام‌های طبقاتی و نژادی است که شایستگی را در انحصار گروه خاصی می‌دانند.

وقتی از الگو بودن پیامبر اکرمﷺ به‌عنوان «اسوهٔ حسنه» سخن گفته می‌شود، این الگو بودن در چارچوب دین خاتم، نمی‌تواند ناظر به بخشی از انسان‌ها و غافل از بخشی دیگر باشد، پس او الگوی همهٔ مردم است (جوادی آملی، ۱۳۸۷، ص۱۱۶). دین اسلام که خود را شریعت نهایی و جامع معرفی می‌کند، مؤظف است تمامی ساحات زندگی انسانی و همهٔ مکلفان را در دایرهٔ هدایت خود پوشش دهد. ازاین‌رو پرسش از الگو، پرسش از کفایت نظام هدایت برای همهٔ انسان‌هاست. پیامبر اکرمﷺ به‌عنوان «اسوهٔ حسنه»، باید امکان اقتدا در همهٔ ساحت‌های زندگی دینی را فراهم آورد. در همین چارچوب، مسئلهٔ الگوی زنانه، بخشی اساسی از تحقق هدایت، جایگاهی بنیادین می‌یابد (حسینی خامنه‌ای، ۱۴۰۲، ص۴۳ و ۴۸).

قاعدهٔ لطف همچنین اقتضا می‌کند که الگوی زنانه در دین خاتم، نه یک الگوی تک‌بعدی و تجزیه‌ای، بلکه الگویی ترکیبی باشد؛ زیرا آنچه زنان امروز و دیروز را در عرصهٔ زیست دینی دچار سردرگمی می‌کند، علاوه بر مراقبت‌های دوران بارداری و مادری، بلکه چگونگی جمع این خصائص با سیر و سلوک معنوی و با نقش‌های اجتماعی مشروع است. پرسش اصلی این است، چگونه زن می‌تواند همان‌گونه که صدیقهٔ طاهرهؑ نشان دادند، بارداری و همسرداری و تربیت را با عبادت‌های عمیق، تزکیهٔ نفس و رسیدن به «حیات طیبه» جمع کند؟ این جمع‌بندی، امری غریزی نیست تا خودبه‌خود رخ دهد؛ بلکه نیازمند الگوی معصومی است که نسبت این اضلاع را در مقام عمل و در قامت یک انسان کامل به نمایش گذارد (حسینی خامنه‌ای، ۱۳۹۸، ص۶۹).

ضرورت تطابق الگو با ویژگی‌های مخاطب را می‌توان در چند سطح تحلیل کرد؛

نخست. تطابق در نوع انسانیت

در این سطح، الگو باید از جنس بشر باشد، نه فرشته. قرآن با صراحت این نکته را در پاسخ به کافران که می‌گفتند «أَبَشَرٌ يَهْدُونَنَا» (تغابن: ۶)، بر بشری بودن پیامبران تأکید کرده است. این تطابق، امکان الگوبرداری را در ابعاد عمومی حیات انسانی فراهم می‌آورد.

دوم. تطابق در ویژگی‌های زیست‌جهانی

در این سطح، الگو باید بتواند نماینده عینی ویژگی‌های خاص مخاطبان خود باشد. اینجا است که مسئلهٔ جنسیت اهمیت می‌یابد. زنان به‌عنوان نیمی از جامعهٔ انسانی، دارای ابعاد وجودی و کارکردهای خاصی هستند که ماهیتی زنانه دارد که الگوی کامل برای این مهم باید وجود داشته باشد (حسینی خامنه‌ای، ۱۳۹۸، ص۲۰).

سوم. تطابق در امکان تحقق عینی

الگو باید بتواند تمامی ابعاد حیات مخاطبان خود را در مقام تحقق عینی مجسم سازد. اگر ساحتی از زندگی انسانی در زندگی الگو تحقق عینی نیافته باشد (یا امکان تحقق نداشته باشد)، مخاطبان در آن ساحت، الگوی عملی برای اقتدا نخواهند داشت و به توصیه‌های کلی و غیرقابل اقتدا فروکاسته می‌شوند (دهقان کلور و عالم‌زاده نوری، ۱۴۰۰، ص۵۶).

از منظر قائلان به قاعدهٔ لطف، هدایت الهی بر اساس این قاعده سامان می‌یابد. قاعدهٔ لطف اقتضا می‌کند که هر آنچه انسان‌ها را به طاعت نزدیک‌تر و از معصیت دورتر می‌سازد، بر خداوند متعال لازم است. بنابراین، اگر فقدان یک عنصر، موجب کاستی در هدایت بخشی از جامعهٔ انسانی شود، وجود آن عنصر از باب لطف الهی ضروری خواهد بود. با این مقدمه، باید توجه داشت که زنان، به‌عنوان بخش مهمی از جامعهٔ انسانی و مکلفان الهی، در بسیاری از عرصه‌های زیست دینی با موقعیت‌هایی مواجه‌اند که الگوی مردانه حتی اگر معصوم و کامل باشد، نمی‌تواند تمام ابعاد آن را به‌صورت عینی و زیسته نمایندگی کند. عرصه‌هایی همچون مادری که مسئولیت‌های پرورشی خاصی دارد که مرد از آن محروم است (جوادی آملی، ۱۳۸۷، ص۱۳۶)، همسرداری، تربیت فرزند، عفاف، شوهرداری و مسئولیت‌های خانوادگی و نقش اجتماعی زنانه، نیازمند الگویی است که این موقعیت‌ها را در مقام تحقق عملی مجسم کرده باشد. در فقدان چنین الگویی، هدایت زنان یا ناقص می‌شود یا به سطح توصیه‌های کلی و غیرقابل اقتدا فروکاسته خواهد شد.

در اینجاست که قاعدهٔ لطف به‌صورت مستقیم بر ضرورت وجود الگوی زنانه دلالت می‌کند. اگر وجود زنی کامل، مطهر و الهی، زنان را به طاعت نزدیک‌تر و از معصیت دورتر می‌سازد ـ که تردیدی در آن نیست ـ وجود چنین شخصیتی از باب لطف الهی لازم خواهد بود. این ضرورت، مستقل از بحث امامت به‌معنای خاص کلامی است؛ یعنی حتی اگر چنین شخصیتی امام نباشد، باز هم وجود او برای تحقق غایت هدایت الهی ضرورت دارد. چنین سخنی در هیچ کتاب کلامی بیان نشده است و ذیل قاعدهٔ لطف به خلقت حضرت زهرا و حضرت مریم از این منظر نگاه نشده است و این مطلب دریچه‌ای تازه در مباحث کلامی خواهد گشود.

قرآن کریم خود گواه روشنی بر این منطق است. حضرت مریم در قرآن با تعابیری چون «اصطفاک» و «طهّرک» و «صدیقه» (مائده: ۷۵) معرفی شده و به‌عنوان «سیدة نساء العالمین» مورد تکریم قرار گرفته است؛ تعابیری که در مواردی درباره پیامبران به‌کار رفته است (ر.ک. آل‌عمران: ۳۳). این جایگاه نشان می‌دهد که در امت‌های پیشین نیز، خداوند برای هدایت زنان، الگویی مصطفی (آل‌عمران: ۴۲) و ممتاز قرار داده است. حضرت مریم نه پیامبر است (جوادی آملی، ۱۳۸۷، ص۱۲۷) و نه امام، اما وجود او از حیث هدایت و اسوه بودن، ضرورتی الهی داشته و نقش محوری در نظام تربیتی آن شریعت ایفا کرده است. بدین معنا، همان‌گونه که امامت معصوم برای تداوم هدایت پس از پیامبر ضروری است، وجود حضرت زهرا و حضرت مریم برای تمامیت الگوپردازی

انسانی در متن نبوت ضرورت دارد. بسیاری از دانشمندان در باب اسوه بودن حضرت زهرا﵄ مطالبی نگاشته و بر آن تأکید داشته‌اند (رشاد، ۱۳۹۳، ج۶، ص۴۳). در روایت دارد که حضرت مریم﵄ سرور زنان عالم در زمان خودش بود، ولی فاطمهٔ زهرا﵄ سرور زنان عالم در همه ادوار تاریخ است (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج۱۴، ص۱۹۳).

بااین‌حال، در دین خاتم، که بنا بر نص قرآن «تبیاناً لکل شیء» است، این منطق به مرتبه‌ای بالاتر ارتقا می‌یابد. دینی که مدعی جامعیت، خاتمیت و فرازمانی است (سبحانی، ۱۴۱۳ق، ج۳، ص۲۳۸)، نمی‌تواند در اساسی‌ترین نهاد اجتماعی، یعنی خانواده و در مهم‌ترین نقش انسانی، یعنی نقش زن، فاقد الگوی کامل باشد. ازاین‌رو وجود حضرت زهرا﵄ در اسلام، نه یک امر تاریخی یا عاطفی، بلکه ضرورتی کلامی و برخاسته از حکمت و لطف الهی است.

بعد سوم نگاه ترکیبی، حضور اجتماعی و سیاسی زنان است که آیات متعددی از قرآن کریم آن را تثبیت می‌کند؛ از بیعت زنان (حسینی خامنه‌ای، ۱۳۹۹ب، ص۷۰)، تا مهاجرت و جامعه‌پردازی زن و مرد در کنار هم (طباطبائی، ۱۳۹۰ق، ج۱۲، ص۲۵۵)، و تا اوصاف جامعه‌سازانه‌ای چون «السائحات» (تحریم: ۵)، که علامه طباطبائی ذیل آن، حرکت‌های اجتماعی زنانه را به رسمیت می‌شمارد. دشوارترین مسئله در زیست زنانه، جمع میان نقش‌های اختصاصی چون مادری و همسری با چنین مأموریت‌های اجتماعی است. این میدان دقیقاً نقطه‌ای است که در آن افراط تجددگرایانه و تفریط تحجری، زنان را از مسیر فطری و الهی خارج کرده است. ازاین‌رو نیاز به الگویی معصوم که این ترکیب سه‌گانه (خانواده، تعالی معنوی، کنش اجتماعی) را به‌صورت موزون محقق کند، ضرورتی قطعی در منظومهٔ هدایت دینی است؛ حقیقتی که رهبر شهید از آن با عنوان «الگوی سوم» یاد می‌کرد و صدیقهٔ شهیده را تحقق کامل آن می‌دانست.

حضرت زهرا﵄ در منظومهٔ معارف شیعه، جدای از دختر پیامبر یا مادر ائمه بودن، بخشی از تحقق عینی دین خاتم و اسوه بودن پیامبر است. روایت «فاطمة بضعة منی» تنها بیانگر نسبت خویشاوندی نیست (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج۴۳، ص۸۰)، بلکه دلالتی عمیق بر پیوند وجودی ایشان با حقیقت دین دارد. همان‌گونه که در روایت «حسین منی و أنا من حسین»، بقای دین به قیام امام حسین﵇ تفسیر شده است، می‌توان گفت: حضرت زهرا﵄ نیز از آن حیث که حامل و مجسم‌کنندهٔ بخشی اساسی از دین ـ به‌ویژه در ساحت زنانه و خانوادگی ـ است، در بقای دین نقشی بنیادین دارد (وحیدخراسانی، ۱۳۹۱، ص۴۲).

ایشان حلقهٔ اتصال میان نبوت و امامت است. این تعبیر نشان می‌دهد که قول، فعل و سیرهٔ ایشان، در منطق دینی، واجد حجیت است و فقهای شیعه نیز در موارد متعدد به سیره و کلمات ایشان استناد کرده‌اند (رشاد، ۱۳۹۳، ج۲، ص۴۲۹). افزون بر این، در روایات آمده است که امام زمان (عج)، حضرت زهرا﵄ را اسوهٔ خود معرفی می‌کند (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج۵۳، ص۱۸۳). امری که نشان می‌دهد الگو بودن ایشان، محدود به زنان یا یک دورهٔ تاریخی

نیست، بلکه در قلهٔ هدایت الهی نیز استمرار دارد. بانویی که مکرر به او جبرائیل نازل می‌شد و ازاین‌رو او را محدثه می‌نامند (حسینی خامنه‌ای، ۱۴۰۲، ص۱۵۳).

در این چارچوب، سخن امام خمینیؒ که فرمودند: اگر حضرت زهراؑ مرد بود، نبی بود (موسوی خمینی، ۱۳۸۵، ج۷، ص۳۷۷)، معنایی دقیق و کلامی می‌یابد. مقصود این بیان آن است که حضرت فاطمهؑ به لحاظ کمالات انسانی و الهی، در تراز عالی‌ترین مراتب هدایت قرار دارد، اما حکمت الهی اقتضا کرده است که این کمالات در قالب زنانه و برای ایفای نقش الگویی ویژه زنان تجلی یابد. این خود نشان می‌دهد که وجود ایشان، بخشی از طراحی الهی برای حفظ کرامت، منزلت و هدایت نیمی از جامعهٔ انسانی است. حضرت صدیقهؑ در کنار سایر ائمه و پدربزرگوارشان، انسان کامل هستند و مظهر اتم نفس کل است که پیامبر ایشان را روح خود نامیده است (حسن‌زاده آملی، ۱۳۷۹، ص۱۲۴).

از این منظر، این بحث پیرامون وجود حضرت صدیقهٔ طاهرهؑ مستقیماً با «منزلت مردم» و به‌خصوص زنان پیوند می‌خورد. خداوند با قرار دادن الگویی کامل، قابل اقتدا و متناسب با زیست واقعی زنان، کرامت آنان را به رسمیت شناخته و امکان انتخاب آگاهانه و دینداری فعال را برایشان فراهم کرده است. در غیراین‌صورت، زنان می‌توانستند مدعی شوند که دین، الگوی متناسب با مسئولیت‌ها و موقعیت‌های خاص آنان ارائه نکرده است؛ ادعایی که با عدالت و حکمت الهی ناسازگار بود (حسینی خامنه‌ای، ۱۴۰۲، ص۶۲ و۶۹).

درنتیجه، بر اساس قاعدهٔ لطف و با توجه به جامعیت دین خاتم، می‌توان به‌صورت روشن و استدلالی نتیجه گرفت که وجود الگوهای زنانه‌ای چون حضرت مریمؑ و به طریق اولی حضرت زهراؑ، نه امری اتفاقی یا تاریخی، بلکه ضرورتی الهی و کلامی است. بدون این الگوها، هدایت بخشی از جامعهٔ انسانی ناقص می‌ماند و غایت الهی از تشریع دین به‌طور کامل محقق نمی‌شد. این مطلب نشان می‌دهد که خداوند، کرامت زنان را نه‌تنها به رسمیت شناخته، بلکه برای آنان الگوی خاص، ممتاز و تام‌الاطراف قرار داده است. طبق آیات قرآن و روایات عصمت این بانوان هم قابل اثبات است و کاملاً شرایط اقتدا و زن تراز برای دیگران را دارند (طباطبائی، ۱۳۹۰ق، ج۳، ص۱۸۸).

البته روشن است این اسوه بودن می‌تواند اعم از الگوپذیری زنان باشد و بخش‌هایی از رفتار و گفتار این زنان برای مردان هم قابل اقتدا است، چنانچه درباره همسر فرعون چنین بیانی در قرآن وجود دارد (ر.ک. تحریم: ۱۱).

۳. تقریر استدلال

پس از تبیین مفهوم الگودهی به‌مثابه سازوکار هدایت و ضرورت تطابق الگو با ویژگی‌های مخاطب، اکنون نوبت به تقریر استدلال اصلی مقاله می‌رسد. در این بخش، با تکیه بر قاعدهٔ لطف و مبانی کلامی عدلیه، ضرورت وجود الگوی زنانه معصوم را اثبات کرده است.

۱-۳. مقدمات استدلال

استدلال بر ضرورت وجود الگوی زنانه معصوم، نیازمند تبیین دقیق مقدماتی است که پیوند میان قاعدهٔ لطف و مسئلهٔ الگوی زنانه را آشکار می‌سازد. این مقدمات را می‌توان در شش محور زیر تقریر کرد:

مقدمهٔ اول

قاعدهٔ لطف، به‌عنوان یکی از قواعد بنیادین کلام عدلیه، بر این اصل استوار است که بر خداوند حکیم لازم است هر آنچه را که بندگان را به طاعت نزدیک‌تر و از معصیت دورتر می‌سازد، فراهم آورد.

مقدمهٔ دوم

الگودهی، فراتر از تعلیم و تبلیغ، به عینیت‌بخشی ارزش‌ها در متن زندگی می‌پردازد. انسان‌ها برای تحقق عملی معارف دینی در زندگی روزمره، نیازمند مشاهدهٔ عینی چگونگی زیستن بر اساس آن معارف هستند.

مقدمهٔ سوم

الگوی کامل باید بتواند تمامی ابعاد حیات مخاطبان خود را در مقام تحقق عینی مجسم سازد. قرآن کریم تأکید می‌کند که هادیان الهی باید از جنس خود مردم باشند؛ چون انسان‌ها با کسانی که همانند آنان می‌خورند، می‌آشامند، رنج می‌برند و امیدوارند، همذات‌پنداری می‌کنند و مسیر تعالی را برای خود قابل دستیابی می‌بینند.

مقدمهٔ چهارم

زنان، به‌عنوان بخش عظیمی از جامعهٔ انسانی، دارای ساحات وجودی و کارکردهای خاصی هستند که اگرچه در اصول انسانی با مردان مشترک‌اند، اما در نحوه تحقق عینی و چگونگی زیستن، ویژگی‌های منحصربه‌فردی دارند که تنها در قالب زنانه قابل تجربه و نمایندگی است.

مقدمهٔ پنجم

الگوهای زنانه غیرمعصوم برای تأمین غایت کامل هدایت کافی نیستند؛ چون به دلیل احتمال خطا و گناه، نمی‌تواند ضامن قطعی هدایت باشد.

مقدمهٔ ششم

خداوند حکیم، تمام اسباب و مقدماتی را که برای تحقق هدف نهایی خلقت لازم است، فراهم می‌آورد. اگر یکی از این اسباب ـ که وجود الگوی زنانه معصوم یکی از آنهاست ـ فراهم نمی‌شد، نظام هدایت الهی با نقص و کاستی مواجه می‌گشت و این با حکمت و عدالت خداوند ناسازگار است.

۲ـ۳. بیان استدلال

با تکمیل مقدمات شش‌گانه، اکنون می‌توانیم استدلال اصلی را به صورت منطقی تقریر کنیم. این استدلال، در قالب یک قیاس منطقی قابل ارائه است.

صغری، وجود الگوی زنانه معصوم، زنان را به طاعت (کمال و سعادت) نزدیک‌تر و از معصیت (انحراف و سقوط) دورتر می‌سازد (برآمده از مقدمات دوم، سوم و چهارم).

توضیح، زنان برای تحقق عینی ارزش‌های دینی در ساحت‌های خاص زنانه، نیازمند الگویی هستند که این ساحت‌ها را در مقام تحقق عینی مجسم ساخته باشد. فقدان چنین الگویی، موجب می‌شود که زنان یا در این ساحت‌ها فاقد الگوی عملی باشند و یا به الگوهای ناقص و غیرمعصوم ارجاع داده شوند که با هدف غایی هدایت سازگار نیست (مقدمهٔ پنجم).

کبری، هر چیزی که مکلفان را به طاعت نزدیک‌تر و از معصیت دورتر سازد، بر خداوند حکیم لازم است (قاعدهٔ لطف).

نتیجه، وجود الگوی زنانه معصوم بر خداوند حکیم لازم است.

این استدلال را می‌توان به صورت برهانیِ منظم‌تر نیز تقریر کرد.

۱. خداوند حکیم، انسان‌ها را برای رسیدن به کمال آفریده و آنان را به‌سوی سعادت دعوت کرده است (مفروض کلامی).

۲. رسیدن به این هدف، نیازمند وجود الگوهای عینی و قابل اقتدا در تمامی ساحت‌های زندگی انسانی است (برهان عقلی و نقلی).

۳. ساحت‌های خاص زنانه بخشی جدایی‌ناپذیر از زندگی انسانی است که الگوی مذکر ـ حتی با عصمت ـ نمی‌تواند آنها را به‌صورت عینی نمایندگی کند (تمایز جنسیتی).

۴. الگوهای زنانه غیرمعصوم نیز به دلیل احتمال خطا و گناه، نمی‌توانند پاسخگوی نیاز هدایت به الگویی کامل و خطاناپذیر باشند. (لزوم عصمت) چه آنکه همان بحث تسلسلی که در امامت مطرح است، اینجا هم قابل طرح است (بحرانی، ۱۴۲۹ق، ص۳۸).

۵. بنابراین، برای تأمین کامل هدایت الهی، وجود الگویی که هم زن باشد و هم معصوم ضرورت دارد.

۶. ازآنجاکه خداوند حکیم، هر آنچه برای هدایت انسان‌ها لازم است را فراهم می‌آورد (قاعدهٔ لطف)، وجود چنین الگویی در نظام هدایت الهی قطعی و حتمی است.

بر اساس این استدلال و مبتنی‌بر دلایل روایی و تاریخی چنین بانویی وجود خارجی دارد، پس وجود حضرت فاطمهٔ زهراؑ در دین خاتم، ضرورتی برخاسته از حکمت بالغهٔ الهی و قاعدهٔ لطف است. تأکید بر این نکته ضروری است که این استدلال، کرامت ذاتی زنان را به رسمیت می‌شناسد و نشان می‌دهد که خداوند برای هدایت آنان، الگویی متناسب با زیست واقعی‌شان قرار داده است. در غیراین‌صورت، زنان می‌توانستند مدعی شوند که دین، الگوی متناسب با مسئولیت‌ها و موقعیت‌های خاص آنان ارائه نکرده است؛ ادعایی که با عدالت و حکمت الهی ناسازگار بود.

۴. پاسخ به برخی شبهات و اشکالات

اشکال اول. وجود پیامبر اکرمﷺ و امامان معصومؑ به‌عنوان الگوهای مذکر، برای هدایت زنان نیز کافی است و نیازی به الگوی زنانهٔ جداگانه نیست.

پاسخ، این اشکال تفاوت میان «الگو بودن در اصول انسانی» و «الگو بودن در ساحت‌های خاص جنسیتی» را نادیده می‌گیرد. در اصول کلی انسانی (مانند ایمان، اخلاص، عدالت‌خواهی و...) الگوهای مذکر می‌توانند برای زنان نیز سرمشق باشند. قرآن کریم نیز حضرت مریمؑ و آسیهؑ را به‌عنوان الگو برای «مؤمنان» (اعم از زن و مرد) معرفی کرده است. اما سخن در ساحت‌هایی است که ماهیتی زنانه یافته و تنها در قالب زنانه قابل تحقق عینی است. الگوی مذکر هرگز نمی‌تواند نشان دهد که چگونه می‌توان هم یک زن کامل بود و هم به اوج کمالات انسانی رسید.

آیت‌الله جوادی آملی در این‌باره تأکید می‌کند: «اگر انسانی وارسته شد، الگوی دیگر انسان‌هاست. اگر مرد است، الگوی مردم است، نه مردان، و اگر زن است، باز الگوی مردم است، نه زنان. قرآن کریم می‌فرماید: آنکه خوب است نمونهٔ مردم است، نه نمونهٔ مردان و زنِ خوب، نمونهٔ زنان نیست، بلکه زنِ نمونه است» (جوادی آملی، ۱۳۸۷، ص۱۲۰). این بیان نشان می‌دهد که «زن نمونه بودن» غیر از «نمونهٔ زنان بودن» است و قرآن برای هر دو، الگو معرفی کرده است.

اشکال دوم. وجود حضرت مریمؑ در ادیان پیشین، نیاز به الگوی زنانه معصوم را در دین خاتم مرتفع می‌سازد.

این اشکال از چند جهت قابل نقد است:

اولاً حضرت مریمؑ اگرچه دارای مقام والایی است و قرآن او را به‌عنوان الگوی مؤمنان معرفی کرده، اما دین اسلام که دین خاتم و کامل‌ترین ادیان است، باید الگویی متناسب با جامعیت و جاودانگی خود ارائه دهد و نمی‌تواند در ارائه الگوی زنانه، به شریعت پیشین ارجاع دهد و خود فاقد الگوی مستقل باشد.

ثانیاً روایات اسلامی تصریح دارند که حضرت مریمؑ «سیده نساء عالم» در زمان خود بود، اما حضرت فاطمهٔ زهراؑ «سیدة نساء العالمین من الأولین و الآخرین» است (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج۱۴، ص۱۹۳). این برتری نشان می‌دهد که الگوی دین خاتم باید از جامعیت و کمال بیشتری برخوردار باشد.

ثالثاً در اسلام، شخصیت‌هایی مانند حضرت خدیجهؑ و حضرت زینبؑ نیز الگوهایی ارزشمند هستند، اما هیچ‌یک معصوم نیستند و ازاین‌رو نمی‌توانند پاسخگوی نیاز به الگویی خطاناپذیر باشند.

رابعاً باید توجه داشت که سیرهٔ ایشان ناظر به اعجاز و سلوک فردی است؛ ولادت بدون پدر حضرت عیسیؑ، عدم تجربهٔ زوجیت، و فقدان مشارکت در ساخت اجتماعی امت، موجب می‌شود که الگوی ایشان تنها بخشی از نیازهای هدایت زنانه را پوشش دهد. در قاعدهٔ لطف، الگو باید ناظر به اکثر مبتلابه مکلفان باشد؛ زیرا لطف بودنِ

اسوه، متوقف بر امکان اقتدا در ساحات مختلف زندگی است. ازآنجاکه تجربه‌های عمومی زنان، همچون همسرداری، اداره خانواده، بارداری در زندگی عادی، تربیت فرزند ذیل نهاد خانواده، و مسئولیت‌های اجتماعی در الگوی حضرت مریم تحقق نیافته، لطف بودن آن برای تمام زنان کامل نیست. حضرت زهرا با جامعیت در زوجیت، مادری، رشد عبادی، و مشارکت اجتماعی در کنار پیامبر مصداق الگویی اتم و اکمل برای زنان است و نقش ایشان تکمیل‌کنندهٔ الگوی حضرت مریم می‌باشد (حسینی خامنه‌ای، ۱۳۹۷، ص۹۰).

اشکال سوم. حضرت فاطمه با توجه به شرایط خاص زندگی (ازدواج با امام علی، زیست در خانه ساده، و شهادت زودهنگام)، نمی‌تواند در تمام ساحت‌های زنانه (مانند تجربهٔ طولانی مادری، یا مواجهه با برخی مسائل خاص زنان) الگو باشد.

پاسخ. الگودهی در سیره معصومان، به بازسازی شرایط عینی و جزئیات رفتاری محدود نمی‌شود، بلکه هدف، کشف اصول و ارزش‌های کلان حاکم بر رفتار آنان است. آنچه اهمیت دارد، «منش» و «سبک زندگی» الگوست، نه تنها «رویدادهای تاریخی». برای مثال، در شیوهٔ تربیت فرزند، آنچه از حضرت زهرا نقل شده (مانند بازی با کودکان و سرودن شعر برای آنان)، نشان‌دهنده یک اصل کلان تربیتی است، اهمیت توجه عاطفی به کودک و استفاده از روش‌های غیرمستقیم تربیتی. این اصل، در هر عصر و شرایطی قابل تطبیق و الگوبرداری است.

همچنین در ساحت همسرداری، رفتار حضرت زهرا با امیرالمؤمنین نشان‌دهندهٔ اصولی چون تعاون بر تقوا، پرهیز از درخواست‌های دشوار، و ایجاد فضای صمیمیت در خانواده است. این اصول، فارغ از شرایط زمانی و مکانی، برای همهٔ زنان قابل اقتدا است (رشاد، ۱۳۹۳، ج۶، ص۶۲).

اشکال چهارم. برخی ساحت‌های خاص زنان در زندگی حضرت زهرا تحقق عینی نیافته است؛ زیرا ایشان بنا بر روایات، «بتول» و «عذراء» بودند و خون حیض و نفاس نمی‌دیدند.

این اشکال بر فرض قبول این معانی، پاسخ‌های متعددی دارد:

اولاً بتول بودن حضرت زهرا یک ویژگی خاص و نشان‌دهندهٔ پاکی طهارت ویژه ایشان است، اما این ویژگی، هرگز به‌معنای عدم آگاهی ایشان از مسائل و مشکلات زنان نیست. همان‌گونه که یک پزشک متخصص می‌تواند بدون تجربهٔ مستقیم بیماری، مشکلات بیماران را درک کرده و راه درمان ارائه دهد، حضرت زهرا نیز با برخورداری از علم لدنی و اتصال به منبع وحی، از همهٔ رنج‌ها و مشکلات زنان آگاهی کامل داشت.

ثانیاً حضرت زهرا علی‌رغم بتول بودن، در بسیاری از ساحت‌های زنانه (همسرداری، تربیت فرزند، نقش‌های اجتماعی) تجربه عینی داشته و می‌توانند در این حوزه‌ها الگو باشند. ادعای ضرورت وجود الگوی زنانه معصوم، به‌معنای ضرورت تحقق عینی تمامی جزئیات زندگی زنان در زندگی الگو نیست؛ بلکه مقصود، تحقق عینی اصول و ارزش‌های حاکم بر ساحت‌های زنانه در یک شخصیت معصوم است.

ثالثاً اگر در ساحتی خاص، امکان تحقق عینی در زندگی حضرت زهرا نبوده، این امر با عنایت به اصول کلی شریعت و با استفاده از عقل و اجتهاد قابل استنباط است و نیاز به تحقق عینی در الگو ندارد. نکته آن است که وجود الگوی معصوم زنانه، در کنار مرجعیت عام پیامبر، امکان و زمینهٔ مناسب‌تری برای مراجعه زنان در برخی مسائل فراهم می‌آورد.

اشکال پنجم. استدلال فوق، در نهایت به اثبات عصمت حضرت زهرا و سپس اثبات وجود ایشان به‌عنوان الگو می‌انجامد و این نوعی مصادره به مطلوب است.

پاسخ. استدلال ما از نوع «استدلال عقلی محض» نیست که بخواهد وجود حضرت زهرا را بدون استفاده از منابع نقلی اثبات کند. مقصود، اثبات «ضرورت کلامی» وجود چنین الگویی در دین خاتم است. به‌عبارت‌دیگر، ما با تکیه بر قاعدهٔ لطف، نشان می‌دهیم که در نظام هدایت الهی، وجود الگویی زنانه و معصوم ضروری است. قاعدهٔ لطف به‌تنهایی نه وجود تاریخی حضرت زهرا را اثبات می‌کند و نه عصمت شخص ایشان را؛ این دو امر نیازمند ادلهٔ خاص خود است. کارکرد قاعده در این استدلال، فراهم کردن مبنای کلامی برای تبیین ضرورت چنین الگویی در نظام هدایت است. سپس ادلهٔ نقلی، تعیین مصداق و اثبات ویژگی‌های خاص آن مصداق را بر عهده می‌گیرند.

این روش، مشابه استدلال متکلمان بر ضرورت وجود امام معصوم است. آنان ابتدا با قاعدهٔ لطف ضرورت امامت را اثبات می‌کنند، سپس با ادلهٔ نقلی، مصادیق امامان معصوم را معرفی می‌نمایند (فاریاب، ۱۳۹۵، ص۱۳۰).

اشکال ششم، که اگر وجود الگوی زنانه معصوم ضروری است؛ چرا در میان چهارده معصوم، تنها یک زن وجود دارد و سایر معصومان مرد هستند؟

این پرسش، بر یک پیش‌فرض نادرست استوار است، اینکه تعداد الگوهای زنانه باید با الگوهای مردانه برابری کند. سخن در «ضرورت اصل وجود» است، نه «تعداد». وجود یک الگوی زنانه کامل و معصوم، برای پوشش دادن تمامی ساحت‌های زنانه کافی است؛ زیرا اصول حاکم بر زیست زنانه در یک شخصیت کامل و معصوم، قابل استخراج و تعمیم است. از سوی دیگر، وجود ۱۲ امام معصوم پس از پیامبر به دلیل تداوم هدایت و حفظ شریعت در بستر زمان ضرورت داشته، البته تعداد ائمه هم نقلی است. بنابراین الگودهی حضرت زهرا به‌عنوان یک شخصیت فراتاریخی و جاودانه، نیاز به تکرار در هر عصر ندارد.

نتیجه‌گیری

هدف پژوهش پیش‌رو، واکاوی ضرورت وجود الگوی زنانهٔ کامل در دین خاتم با تکیه بر قاعدهٔ کلامی لطف بود. آنچه در این جستار مجال ظهور یافت، افق‌گشایی نوینی در کاربرد قاعدهٔ لطف بود؛ که تاکنون بیشتر در محدوده اثبات نبوت و امامت به کار گرفته می‌شد، اما این تحقیق نشان داد که دامنهٔ شمول آن می‌تواند و باید تا اثبات ضرورت وجود الگوهای زنانه معصوم برای هدایت نیمی از پیکرهٔ جامعهٔ انسانی گسترش یابد.

بر اساس یافته‌های پژوهش، وجود حضرت فاطمهٔ زهرا در ساختار دین خاتم، ضرورتی برخاسته از حکمت بالغهٔ الهی و قاعدهٔ لطف است. ایشان نه به‌جهت آنکه مادر امامان یا دختر پیامبر است، که به‌جهت آنکه تجسم‌بخش عینی ساحتی از دین است که تنها در قالب زنانه قابل تحقق و نمایندگی است، در هندسهٔ هدایت الهی جایگاهی یگانه می‌یابد.

شواهد نقلی نیز مؤید این ضرورت عقلی است. حضرت فاطمه به‌عنوان «سیدة نساء العالمین فی جمیع العالمین»، نه‌تنها الگوی زنان عصر خویش، که اسوه‌ای فراتاریخی برای همهٔ زنان تا قیامت و حتی اسوه‌ای برای امام زمان معرفی شده است.

خداوند با قرار دادن الگویی کامل، قابل اقتدا و متناسب با زیست واقعی زنان، کرامت آنان را به رسمیت شناخته و امکان انتخاب آگاهانه و دینداری فعال را برایشان فراهم کرده است. در غیراین‌صورت، زنان می‌توانستند مدعی شوند که دین، الگوی متناسب با مسئولیت‌ها و موقعیت‌های خاص آنان ارائه نکرده است؛ ادعایی که با عدالت و حکمت الهی ناسازگار بود.

در پایان، تأکید این پژوهش بر آن است که الگو بودن حضرت فاطمه هرگز به‌معنای محدود کردن ایشان به حریم خصوصی یا انکار ابعاد اجتماعی و سیاسی شخصیت والای ایشان نیست. همان‌گونه که سیرهٔ عملی ایشان گواهی می‌دهد، دفاع از حریم ولایت، حضور در عرصهٔ اجتماعی و دفاع از حق، بخشی جدایی‌ناپذیر از این اسوهٔ حسنهٔ زنانه است. آنچه اهمیت دارد، امکان‌پذیری عینی اقتدا به ایشان در تمامی این ساحات برای زنان مؤمن در طول تاریخ است.

بررسی حاضر نشان داد که خصائص زنانه ـ چون بارداری، همسری و مادری ـ تنها هنگامی در مسیر هدایت نقش‌آفرین می‌شوند که از نگاه تجزیه‌ای عبور کرده و در چارچوب نگاه ترکیبی فهم شوند؛ نگاهی که این خصائص را در کنار سلوک معنوی و نقش‌های اجتماعی مشروع قرار می‌دهد. ترکیب صحیح این سه ضلع، همان حقیقتی است که دین خاتم برای زنان ترسیم کرده و رهبر شهید آن را «الگوی سوم» نام نهاده است. تحقق کامل این الگو در وجود صدیقهٔ طاهره نه‌تنها پاسخ به نیازهای تاریخی و فرهنگی زنان است، بلکه از منظر قاعدهٔ لطف، دلیل روشنی بر ضرورت خلقت ایشان در منظومهٔ هدایت الهی محسوب می‌شود.

منابع

قرآن کریم.

اعرجی، عبدالمطلب (۱۳۸۱). *اشراق الالاهوت فی نقد شرح الیاقوت*. تهران: مرکز پژوهشی میراث مکتوب.

ابن‌سینا، حسین بن عبدالله (۱۳۷۹). *النجاة*. تهران: دانشگاه تهران.

ایمانی‌فر، حمیدرضا (۱۴۰۵). خودشکوفایی در روان‌شناسی و کمال انسان در قرآن: مبانی، مؤلفه‌ها و کمال نهایی انسان. *روان‌شناسی و دین*، ۱۹(۱)، ۷۱–۸۵.

بحرانی، ابن‌میثم (۱۴۲۹ق). *النجاة فی القیامة فی تحقیق أمر الإمامة*. قم: مجمع الفکر الإسلامی.

تهرانی، مجتبی (۱۳۹۱). *خطبه فدک*. تهران: مصابیح‌الهدی.

جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۷). *زن در آیینه جلال و جمال*. قم: اسراء.

حسن‌زاده آملی، حسن (۱۳۷۹). *فص حکمة عصمتیة فی کلمة فاطمیه*. تهران: نثر طوبی.

حسینی خامنه‌ای، سیدعلی (۱۳۹۷). *تفسیر سوره مجادله*. تهران: انقلاب اسلامی.

حسینی خامنه‌ای، سیدعلی (۱۳۹۸). *الگوی زن*. تهران: انقلاب اسلامی.

حسینی خامنه‌ای، سیدعلی (۱۳۹۹الف). *نبوت‌ها در نهج‌البلاغه*. تهران: انقلاب اسلامی.

حسینی خامنه‌ای، سیدعلی (۱۳۹۹ب). *تفسیر سوره ممتحنه*. تهران: انقلاب اسلامی.

حسینی خامنه‌ای، سیدعلی (۱۴۰۲). *حقیقت عظیم*. تهران: انقلاب اسلامی.

حلی، حسن بن یوسف (۱۴۱۳ق). *کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد*. قم: مؤسسة النشر الاسلامی.

دهقان کلور، محمدصادق و عالم‌زاده نوری، محمد (۱۴۰۰). روش‌های ایجادی تربیت اخلاقی در بعد عاطفی با تکیه بر آثار آیت‌الله مصباح یزدی. *معرفت اخلاقی*، ۱۲(۲)، ۴۹–۶۶.

ربانی گلپایگانی، علی (۱۳۸۹). *القواعد الکلامیه*. قم: مؤسسهٔ امام صادق﵇.

رشاد، علی‌اکبر (۱۳۹۳). *دانشنامه فاطمی*. تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشهٔ اسلامی.

سبحانی، جعفر (۱۴۱۳ق). *الإلهیات علی هدی الکتاب و السنة و العقل*. قم: مؤسسهٔ امام صادق﵇.

صدر، سیدموسی (۱۳۹۷). *حدیث سحرگاهان*. تهران: مؤسسهٔ فرهنگی تحقیقاتی امام موسی صدر.

طباطبائی، سیدمحمدحسین (۱۳۹۰ق). *المیزان فی تفسیر القرآن*. بیروت: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات.

طوسی، نصیرالدین (۱۴۰۷ق). *تجرید الاعتقاد*. تهران: مکتب الاعلام الاسلامی.

عبدالجبار (۱۹۶۲). *المغنی فی ابواب التوحید و العقل*. قاهره: الدار المصریه.

فاریاب، محمدحسین (۱۳۹۵). روش‌شناسی و بسترشناسی فکری نظریات متکلمان شیعی مکتب بغداد (قرن چهارم و پنجم) در مسئلهٔ امامت. *معرفت کلامی*، ۷(۲)، ۱۲۵–۱۴۷.

مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۳ق). *بحار الانوار*. بیروت: دار احیاء التراث العربی.

موسوی خمینی، سیدروح‌الله (۱۳۸۵). *صحیفه امام*. تهران: مؤسسهٔ تنظیم و نشر آثار امام خمینی﵀.

نصرتیان اهور، مهدی (۱۳۹۸). *روش‌شناسی استنباط در علم کلام*. قم: دارالحدیث.

وحیدخراسانی، حسین (۱۳۹۱). *حلقه وصل رسالت و امامت*. قم: مدرسة الامام باقرالعلوم﵇.